

## نگاهی به سیر یک پروسه

یک ارزیابی از ۱۶ آذر امسال

یک توضیح مقدماتی

من قصد دارم در این نوشته کوتاه حرکت ۱۳ آذر (۱۶ آذر) امسال و برخی کم و کاستی های آن را، مورد ارزیابی قرار بدهم. میدانم که تعدادی از فعالین این حرکت، در زندان اطلاعات سپاه پاسداران اند و در اعتراض به اذیت و آزار خود از جانب مقامات امنیتی رژیم اسلامی، علیرغم اعتراضات وسیع در داخل و خارج کشور، حتی به اعتصاب غذا دست زده اند. در عین حال آگاهم که احزاب و نیروهای سیاسی مختلف، در افشای رفتار ضد انسانی نهادهای امنیتی رژیم اسلامی، به اقداماتی افشاگرانه، راه انداختن آکسیونهای اعتراضی در خارج کشور و در این رابطه به تشکیل اتحاد عمل و فعالیت مشترک دست زده اند. اما قبل از هر چیز، این حقیقت را همه ما که نزدیک به سی سال است شاهد جنایات و نسل کشیهای رژیم اسلامی علیه مردم ایران و نیروهای اپوزیسیون هستیم، با تمام تلخی اش میدانیم، که این رژیم با این کارنامه خونین، سر منشا تمامی خون پاشیها به مبارزات مردم ایران و حرکات اپوزیسیون است. همه ما میدانیم، که آنهایی که در خرداد سال ۶۰، دادگاههای چند دقیقه ای در کنار خیابان تشکیل دادند و همانجا، به تیر چراغ برق آویزان کردند و جوخه مرگ بر پا کردند، رژیم اسلامی و مهره های آن بودند. همه ما میدانیم که خالقین آن صحنه های وحشتناک قتل عام زندانیان سیاسی در تابستان ۶۷ در پی پایان جنگ ایران و عراق، هیات سه نفره برگزیده خمینی و جنایتکارانی از نوع لاجوردی و فلاحیان و ... بودند. بعلاوه همه ما میدانیم که آن انبوه انسانهایی که تحت نام "اراندل و اوباش" در ملا عام به دار آویخته شده و میشوند، و بسیاری چه بسا به دلیل فقر مالی در پرداخت "دیه" جانشان را گرفته و میگیرند، کسانی اند که در بستر فقر و بیکاری و غارت و چپاول اموال و ثروت‌های این مملکت توسط یک مشت طفیلی اسلامی و در متن ناامنی های اجتماعی و اقتصادی به "بزه کاری" روی آورده و قربانی باندهای جنایتکاری که گردن کلفت تر و کلان تر از آنان در بالاترین نهادهای رژیم اسلامی لانه کرده اند، شده اند. همه ما میدانیم که بزرگترین

باندهای تبهکار و متجاوزین به حقوق مردم ایران، بطور فشرده، جوهر رژیم اسلامی و دوائر مختلف حکومتی آنرا تشکیل میدهند. اما با همه این ملاحظات، هیچکس نمیتواند از نقد کم و کاستیها و تاکتیک های نادرست و غیر دقیق اپوزیسیون همین رژیم جنایتکار جلوگیری کند. جنایت و کشتارهای رژیم، برای ما که میخواهیم و قصد داریم یک اپوزیسیون رادیکال و اجتماعی و مسئول در برابر سرنوشت مردم و آینده جامعه را شکل بدهیم، توجیهی برای بی تفاوت ماندن در مقابل تاکتیکهای یکجانبه نگرانه، عدم درک شرایط سیاسی و اجتماعی و لاقیدی نسبت به توازن قوا بین مردم و رژیم، نیست. مجاز نیستیم که از زاویه منفعت سازمانی گروههای اپوزیسیون نسبت به حرکات و تاکتیکهایی که دست جنایتکاران اسلامی را برای دایر نگاه داشتن کوره آدمکشی و جنایت و سرکوب باز میکند و این جنایات را توجیه میکند، بی تفاوت و بدون انتقاد باشیم. آیا واقعا نباید به راه انداختن رژه مسلحانه میلیسیای مجاهد در دوران قبل از سرکوبهای خرداد ۶۰ و راه انداختن موج ترور سران رژیم، و یا راه انداختن عملیات "فروغ جاویدان" و ماجراجوئیهای مسلحانه مجاهدین در روزهای قبل از کشتارهای ۶۷ به عنوان تاکتیکهای غیر مسئولانه و از زاویه منفعت سازمانی و فرقه ای در جنگ قدرت با جمهوری اسلامی، برخوردی انتقادی کرد، صرفا به این دلیل که "دشمن اصلی" رژیم اسلامی است؟ آیا لایه های مختلف اپوزیسیون، همین بررسی های انتقادی را از حرکات مسلحانه فدائی و مجاهد در سالهای قبل از انقلاب ۵۷ طرح نکرده و از منظر چپ حتی به یک بازبینی انتقادی و در نتیجه رشد و انسجام یک کمونیسم مسئول و اجتماعی و انقلابی نرسیده اند؟

در همین توضیحات مقدماتی لازم میدانم بر یک واقعیت تاریخی تر تاکید کنم:

دنیای ما شاهد یکی از بزرگترین تحولات اوائل قرن بیستم، یعنی انقلاب اکتبر بوده است. و چه کسی نمیداند که اکنون در پایان این پروسه و این اتفاق و تحول و تلاطم عظیم، و بویژه پس از زلزله سیاسی فروپاشی دیوار برلین، همه از چپ و راست، از کمونیست و مارکسیست ارتدودوکس گرفته تا کمونیست سابقها و پیروان مکتب منحنط پسامدرنیسم و نسبیت حقیقت، بر عروج و افول سیر انقلاب اکتبر تفاسیر خود را دارند؟ چه کسی میتواند به این حقیقت پشت کند که باید، بویژه از منظر کمونیسم و امر رهائی و آزادی

انسان، پدیده و اتفاق عظیم انقلاب اکتبر و سیر عروج و افول آنرا مورد موشکافی دقیق قرار داد تا در انقلاب اجتماعی آینده از تکرار "اشتباهات" و کم و کاستیها و محدودیتهای تاریخی این انقلاب فراتر رفت؟ کدام نیروها و جریانات سیاسی میتوانند از این حقیقت جلوگیری کنند که انقلاب اجتماعی آینده نمیتواند تکرار سیر رویدادهای انقلاب اکتبر باشد و حزب و حزب سازی و تاکتیک سیاسی و ملزومات واقعی به پیروزی رساندن سوسیالیسم، تکرار دگر باره و نعل به نعل نپ و کلخوز و سوفخوز و تشکیل یک بلوک بوروکراتیک و اردوگاه نظامی و اداری وسیع و پر و پیچ و خم و آن نوع تصفیه های درون حزبی سالهای ۱۹۳۸ نیست و نخواهد بود؟ چه کسی میتواند از تصمیم بشر ضربه خورده و مدافعان و شرکت کنندگان یک انقلاب شکست خورده، ولی عظیم و شکوهمند سوسیالیستی برای جمع بندی و درس گرفتن از قدمهای نارسای اولیه خود جلوگیری کند و انسانها را چشم بسته و بدون توجه به نقائص قدمهای پیشین خود، در راه جنبش لغو بردگی مزدی و امحا و زوال دولت به مسیر انقلاب اجتماعی ای که پیروزی آن غیر قابل بازپس گیری است رهنمون شود؟ ما، و بویژه مدافعان مارکسیسم و امر انقلاب اجتماعی سوسیالیستی، ناچاریم نسبت به کم و کاستیهای قدمهای خود در راه انقلاب کارگری، بی تعارف و بی ملاحظه باشیم. برای ما مهم نیست که جریانات بورژوائی و خرده بورژوائی و انواع سوسیالیسمهای خرده بورژوائی و بورژوائی، از رویت تصویر خود و غرق شدن در شیفتگی از خود، به خودفریبی و سرمستی خمار آلود گرفتار شوند. انقلاب اجتماعی پرولتاریا نمیتواند بر سنن انقلابات بورژوائی که در هر مرحله پیشروی خود، به اسارت افسون آمیز درخشندگیهای روز سقوط میکند، و در تلالو پیروزیهای امروزش به اسارت خرافات برخاسته و ملهم از پیروزیهای گذرای خود در میغلطد، بنا شود. اینجاست که باید ایستاد، متوقف شد و با چشم باز به آنچه دیروز انجام دادیم نگریم و کم و کاستی هایمان را به باد استهزا بگیریم، انتقاد کنیم تا پیش برویم. ما قصد اطراق در کاخهای رویائی خودفریبی را نداریم، میدانیم تا پیروزیهای برگشت ناپذیر، راهی دراز در پیش داریم. در این رابطه برای ما نقد و قبل از هر چیز نقد بی ملاحظه اشتباهات خود و حرکاتمان، یک تضمین برای عدم تکرار آنها و فراتر رفتن از محدودیتهای تاریخی مبارزه در راه امر رهائی و آزادی انسان است. زندگی بشر بدون قهرمانیهای انسانی

انقلابی خود، بطور خود بخودی و در سیر محتوم حرکت چرخ تاریخ، به آینده روشن تر نخواهد رسید. اما ما نیامده ایم که فقط فدا شویم و فقط قربانی تحولات جامعه باشیم و بر نتیجه قهرمانیها و فداکاریهای ما در سخت ترین دورانهای تند پیچ تاریخ، طبقات و احزاب طبقات دیگر را به قدرت نزدیک کنیم. ما آمده ایم که از قربانیها و تاریخ سرشار از جانبازی و فداکاریها در راه آزادی و رفاه و خوشبختی و سعادت بشر درس بگیریم، که نیرو و قدرت و نفوذ سیاسی و راه حل و "تفکر" و علم رهائی بشر و دکترین های آن را در اذهان میلیونها مردم معمولی تحکیم و گسترش دهیم. ما آمده ایم که پیروز شویم و پرچم سوسیالیسم و الغای بردگی مزدی و زوال و الغای هر نوع دولت را بر فراز جامعه به اهتزاز درآوریم.

### اصل واقعه

اگر بخواهم به اتفاقات و حرکت ۱۶ آذر (۱۳ آذر) ماه امسال از زاویه ای واقع بینانه و در چهارچوب منافع عمومی تر مردم ایران و مبارزات آنان در برابر رژیم اسلامی نگاه کنم، گوشه هایی از عدم دقت و ارزیابی غیرواقعی از توازن قوا و نیز کم توجهی به روشها و سیاستهای رژیم و شکاف بین جناحهای آن را میبینیم. سالهای گذشته، همین شعارهای آزادی برابری و سوسیالیسم یا بربریت، به اهتزاز درآمدند. دو سال پیش، خاتمی در میان محاصره دانشجویان معترض و فشار شعارهای رادیکالی که نیروی وسیعی را حول خود گردآورده بود و "حفاظ" انسانی وسیعی را از همه طیفها و گرایشات برای رادیکالیسم خود بر پا ساخته بود، چاره ای ندید که از رویت نیروی قدرتمند سوسیالیسم در جامعه ایران وحشت کند و با تمنا و از سر استیصال در تجمع دانشگاه تهران اعلام کند که "اگر فردا قدرت بگیرید چه میشوید؟". همانوقت در برابر قدرت جاذبه سوسیالیسم و توان و درایت آن برای گردآوردن نیرو حول خود، و نیز به دلیل استفاده ماهرانه از تضادها و شکافهای بین جناحهای رژیم، هیچ مقام امنیتی و غیر امنیتی رژیم قدرت تقابل با آنرا در خود ندیدند. فهمیدند که "آنها" بسیارند و همه نیروها را زیر شعارهای خود بسیج کرده اند. آنوقتها، نه دفتر تحکیم و نه "لیبرال" ها، که معلوم نیست چه صیغه ای است، به نام خود مهماندار خاتمی "طرفدار جوانان" نمیشدند و دانشجویان ناسیونالیست کرد، سرود ای رقیب را در صحن دانشگاه ظنین نمی انداختند. سالهای گذشته، سال و روز شروع توده گیر شدن شعارهای

رادیكال و سوسیالیستی، حداقل در سطح جنبش عمومی دانشجویان، بود. امسال همان شعارها و شاید هم قدری شفافتر سر داده شدند. اما اصرار برای خودداری از "حفاظ" وسیع انسانی نیروی دانشجویان در سراسر کشور، و پافشاری در راه اندازی "حرکت مستقل" و جداگانه جمعی بسیار محدودتر، آنهم در میان طیفی از جمعیت دانشجویی کشور که سر به ۱۴ میلیون میزند و دست کم بخش فعال و اکتیو آن اگر نه در ابعاد میلیونی، که در ده ها هزار نفر متجلی است، دیگر یک نوع چپ روی و در عین حال نمودی از یک آماتوریسیم سیاسی بود.

اکثر کسانی که روز قبل از ۱۳ آذر دستگیر شدند و یا رپوده شده و سر از شکنجه گاههای اطلاعات سپاه پاسداران در آوردند، "جرم"ی مرتکب نشدند، در عملیات "خشونت آمیز" شرکت نداشتند و برخلاف سالهای گذشته مثل ۱۸ تیر و یا جریان به محاکمه کشیدن خاتمی در صحن دانشگاه، به هیچ مقام و منصبی "توهین" نکرده بودند. سوال این است که پس چرا جمهوری اسلامی امسال را بر دانشجویان و مبتکرین مراسم ۱۶ آذر سخت گرفت و انواع پاپوش برایشان درست کرد؟

### رژیم جمهوری اسلامی با رژیم شاه متفاوت است

رژیم شاه با یک تظاهرات کنفدراسیون دانشجویان و محصلین در خارج کشور، به لرزه می افتاد، چرا که رژیمی بود که با حمایت آمریکا و انگلیس و کودتا علیه مصدق سر پا نگاه داشته شد. رژیم اسلامی، اما، در دل خون کشیدن یک انقلاب واقعی عظیم و با "اسلامی" کردن انقلاب به قدرت رسیده است. این رژیم برای بقا خود و برای حل تناقض لاینحل روبنای اسلام سیاسی با روندهای پاجراتر جامعه غیر اسلامی ایران، مقاطع نسل کشیها و قتل عامهای بی سابقه ای در تاریخ معاصر جهان دارد. این رژیم، هشت سال از پس جنگ با عراق برآمده است، در حالی که جنگ جهانی اول و دوم بیش از ۴ و ۶ سال طول نکشیده اند. این رژیم از مکانیسمهای دفاع از خود به مراتب قوی تری از رژیم شاه برخوردار است و بنابراین مکانیسم سقوط و فروپاشی آن، از بنیاد با مکانیسم سقوط رژیم سلطنت متفاوت است. اشتباه است که تصور کنیم، سیر تحولات انقلاب ۵۷ تکرار میشوند و با اولین تظاهر اعتراضات حتی نسبتا توده ای، سران رژیم اسلامی "صدای انقلاب" را میشوند. از مقاطع نسل کشیها که بگذریم باید دید که رژیم با محمود صالحی ها و اساتوها و فعالین جنبش برابری طلبی زنان و حتی هر اندک انتقاد از جانب صفوف خودی چه رفتاری دارد و چگونه با خونسردی و بی رحمی در برابر اعتراضات بین المللی، جنازه اکبر

محمدی ها را تحویل میدهد و "افکار عمومی" را با یک قسی قلبی اسلامی به ریشخند میگیرد. این رژیمی است که به اعتراف علنی سران خود، قتلهای زنجیره ای را در دوران "شکوهمند" اصلاحات سازمان داده است و وکیل مدافع و هر انسان شریف معترض به این جنایات اقرار شده را هم روانه زندان کرده است.

بعلاوه رژیم اسلامی، از میان لایه های در حاشیه تولید و سیاست در جامعه تحت رژیم سلطنت، بخشهای وسیعی را با خود در حاکمیت سهیم کرده است. سپاه پاسداران، اداره اماکن وزارت اطلاعات، بانکهای قرض الحسنه و بنیادهایی مثل آستان قدس، و مساجد و هیاتهای اسلامی، علاوه بر نقشی که در حاکمیت سیاسی دارند، خود دست اندرکار فعالیتهای اقتصادی اند. فرودگاه "امام" خمینی را نتوانستند به عنوان مرکز ترخیص کالاهای وارداتی راه اندازی و افتتاح کنند، چون سپاه پاسداران، علاوه بر یک نهاد نظامی رژیم، در بنادر ایران دارای اسکله های تحت کنترل برای واردات کالاهای وابسته به شرکتهای خود است. سپاه پاسداران به قوانین مربوط به گمرکات و عوارض ترخیص کالاها در حوزه دولت فرمال و "رسمی" نهادهای رژیم اسلامی گردن نگذاشت. و این را همه نهادها و لایه های طفیلی و سهیم در قدرت سیاسی و اقتصادی جمهوری اسلامی میدانند. میدانند که بقا همه آنها و حفظ منافع خاص تک تک خود آنها بدون بقا رژیم اسلامی اگر نه از محالات، که بسیار نامحتمل است. دفاع از بقا جمهوری اسلامی در عین حال دفاع از منافع خاص و ویژه اقتصادی و امتیازطلبی ها و قدرت شبه ملوک الطوائفی این نهادهای موازی و غیر موازی و نیز لایه هائی از جمعیت و "مردم" از حاشیه به متن آمده نیز هست. این رژیم را، حداقل در این مراحل، با یک اقلیت، هراندازه رادیكال و خوش فکر و قاطع و سازش ناپذیر، دستکم در این وضعیت توازن قوا نمیتوان به سازش و تمکین کشاند. این رژیم را باید در برابر قدرتی فراتر از نیروی فشرده یک اقلیت انقلابی قرار داد. مراسم سالهای پیشین ۱۶ آذر، نشانه هایی از این درایت و تشخیص خصائل ویژه رژیم اسلامی و قدرت نگاه واقع بینانه به اوضاع و وزن طرفهای در گیر در جامعه را با خود همراه داشت. مراسم امسال، در نتیجه گویی در یک ارزیابی غیر واقعی و عجولانه و احساسی، از توازن قوا بین مردم و رژیم و در فقدان یک روح درک شرایط موجود و عینی، از همه جانبه نگری فاصله گرفت و علیرغم عدم ارتکاب هر "جرم"ی حتی طبق قوانین رژیم اسلامی، با شیوه بی ملاحظه ای مورد هجوم و "پاپوش دوزی" قرار گرفت.

## دشمن در کمین نشسته بود

اصرار برای اجرای مراسم "مستقل"، از جانب تعدادی از دانشجویان برای طلب لیستی از دانشجویان را در برابر مقامات امنیتی رژیم قرار داد. گفتند و اعلام کردند که مراسم را مستقل و حتی در مقابل "لیبرال" ها و دفتر تحکیمیها، برگزار میکنند. نیروی جنبش سوسیالیستی نوین ایران بسیار گسترده تر و وسیع تر است، اما همین جدا سازی و اصرار به برگزاری مراسم جداگانه در دانشگاه تهران، موجب شد که رژیم اسلامی فشار خود را بر تعداد معینی به عنوان محمل کل نیروی سوسیالیسم در دانشگاه متمرکز کند و مقامات امنیتی این فرصت را برای خالی کردن کینه انباشته خود طی چند سال اخیر علیه نیروی بسیار وسیعتری، مورد استفاده قرار دهد. وزارت اطلاعات که از مدتها قبل منتظر فرصتی برای ضربه زدن بود، روز قبل از ۱۳ آذر، گرفت و ربود و پاپوش ساخت. و ندیدن و یا دست کم گرفتن این کمین برنامه ریزی شده، اشتباه بود و اشتباه کوچکی هم نبود. این انسانها را مفت جامعه ایران پرورده نکرده است، اینها بخشی از محصول سر برآوردن رادیکالیسم و سوسیالیسم انقلابی و پا بر زمین ایران در نتیجه تاریخی از قلع و قمع و از دم تیغ گذراندن نسلهای پیشین چپ و کمونیست اند. این ساده گرفتن مسائل، و این غر به بخشهایی هر اندازه هم محدود و کم به دستاوردی که باید حفظ شود و بماند و به رشد و بلوغش ادامه بدهد، از منظر منافع مردم ایران، قابل انتقاد است. قهرمانی در شرایط سخت همیشه شایان تقدیر است، اما نباید اجازه بدهیم که بر نتیجه بی تجربگی انقلابیون جوان، محافظه کاری سنن توده ایستی، محصول بچیند و دهانش علیه "افراط گرایی" باز شود و جامعه را در پشیمانی از روحیه شجاعت و روح ضد محافظ کاری و اپورتونیسم، حول سر کردن با ارتجاع و تئوری تلاش حقوق بشری در چهارچوب قوانین اسلامی، بسیج کنند.

تشخیص موقعیت و اوضاع سیاسی جامعه و برآورد از اینکه آیا دورانهای تعرض انقلابی و برآمدهای انقلابی فرارسیده است یا خیر، فاکتور مهمی در اتخاذ تاکتیک و روشهای مبارزاتی است. اگر سیر اوضاع حکایت از آن دارد که لحظات تلاطم اجتماعی نزدیک شده و دورنمای رویارویی توده مردم با رژیم اسلامی قابل پیش بینی و قابل مشاهده است، آنوقت اتخاذ هر تاکتیک و روش انقلابی، حتی اگر در وهله اول با جمع قلیل و اقلیت بسیار کوچکی انجام شود، به نظرم افق قدرتگیری صف انقلابی را باز میکند و در هر ضربه احتمالی ارتجاع، صفوف مردم و نیروی پیشرو ترمیم و

بازسازی و چه بسا قوی تر هم میشود. اما چنین لحظات و دورانهایی در گرو فعال شدن فاکتورهای متعدد در اذهان توده مردم و در توازن قوا بین رژیم و مردم و نیز بین طبقات اجتماعی، و درجه بازتر شدن شکاف و تنش و کشمکش و نزاع در صفوف جناحهای رژیم، و البته در اوضاع بین المللی نیز هست. در شرایط مورد بحث ما، در جامعه ایران کنونی، و در حالی که ما با یک حزب و یا نیروی انقلابی متشکل و دارای جاذبه و نفوذ سیاسی در میان توده مردم و یا دستکم، در میان بخشهای پیشرو جامعه و در این مورد مشخص، در میان لایه هایی از طبقه کارگر ایران، روبرو نیستیم، نباید با نیرویی که با زحمت و مشقت و خون دل خوردن فراهم شده است، دست به ماجراجویی زد. همه این عوامل به ما حکم میکند که در اوج مسئولیت به دقت لحظات تعرض و عقب نشینی، لحظات نبرد آخر و یا حفظ و گردآوری نیرو برای تعرض در دورانهای بعدی را تشخیص بدهیم. از نظر من، با توجه به اهمیت زیادی که رنسانس چپ نوین و سوسیالیسم ایران در میان ماتریال بری از مشکلات و معضلات و دگمها و کلیشه پردازیهای فکری و سیاسی و بینشی جریانات موجود دارد، و با توجه به این حقیقت که طی این چند سال اخیر، سیر تاکتونی تحولات فکری و بازبینی ها به پیوند خوردن با رگه اصلی کمونیسم و مارکسیسم نزدیک شده است، بایست برای حفظ این قدرت جاذبه نوین سوسیالیستی همت کرد و از دوراندیشی و دیدن مقدرات و نیازهای جامعه ۷۰ میلیونی ایران به بقا و رشد و گسترش ماتریال انسانی قدرت پیشرو و سوسیالیست، غافل نماند. از نظر مصالح و سرنوشت جنبش سوسیالیستی، دوران فعلی در جامعه ایران، دوران حفظ نیرو و گردآوری قواست. گاهی تشخیص موقعیت برای عقب نشینی، خود یک تاکتیک انقلابی است. من همواره نگران سر برآوردن یک نوع چپ روی در رفتار با نیروی جوان و بالنده سوسیالیسم ایران بوده ام، همواره به مقاطع دورانهای پیشین تعرض ضد انقلاب، بویژه در خرداد ۶۰ فکر کرده ام و عمیقا به این ارزیابی منصور حکمت معتقد شده ام که کمونیسم ایران میبایست در آن سالها به یک عقب نشینی سازمان یافته دست بزند و نیروی بسیاری را که واقعا ماتریال انسانی کمونیسم ایران بودند را از دم تیغ رژیم اسلامی نجات دهد. من همیشه نگران بوده ام که این "انتقاد از خود" مارکسیسم انقلابی و کمونیسم ایران، نشنیده و حتی تحت تاثیر باران عبارت پردازیها و رقابت ها در "جنگ مواضع" جریانات مدعی کمونیسم کارگری، با لاقیدی روبرو شود. مقطع ۱۳ آذر ماه امسال، و حتی خود بزرگداشت مراسم شانزده آذر در دانشگاه، از نظر

مصالح عمومی تر کمونیسم و مبارزه طبقاتی و جنبش کارگری، می بایست نسبت به تجارب تاریخی و تشخیص دوران تعرض یا عقب نشینی سازمان یافته، آنهم درست در اوضاعی که رژیم اسلامی چنگ و دندان نشان میدهد، حساستر باشد. در یک کلام از نظر من، دوران فعلی، از نقطه نظر منافع انقلاب اجتماعی و فراهم کردن و تدارک ملزومات تشکیل یک حزب واقعا کمونیستی و کارگری و تثبیت هژمونی فکری و سیاسی مارکسیسم و بنیانهای کمونیسم کارگری در میان الیت سیاسی و کانونهای فکری جامعه ایران و مهمتر از همه در میان محافل و شبکه های کارگری، دوران حفظ نیرو و تقویت خود است. با این نیاز مبرم جامعه ایران برای به سرانجام رساندن یک انقلاب پیروزمند سوسیالیستی، نباید صرفا از روی احساسات زودگذر برخورد کرد و اشتباهات گذشته کمونیسم و چپ ایران را تکرار، و یاد در میدان محدودیتهای تاریخی آن اسیر ماند.

### خطر قیچی شدن یک پروسه

جنبش چپ جامعه ایران و بویژه تقلاهای سوسیالیسم ایران برای تکاندن خود از ضربات مهلکی که پوپولیسم و چریکیسم در دوران سلطنت بر آن وارد کرده بود و قتل عامهایی که رژیمهای سلطنت و اسلامی از نسل پیشین انقلابیون ایران انجام داده بود، از زیر آوار این همه ضایعات انسانی کمر راست کرده است. طی سالهای اخیر و بویژه در دوران عروج و افول دو خرداد، یک جنبش واگرایی و یک حرکت فکری در بازبینی تاریخ و سرنوشت چپ و سوسیالیسم جامعه ایران آغاز شده است. مراکز فکری متعددی شکل گرفته اند که تجربه چپ دوران گذشته، سوسیالیسم خلقی و گرایش ضد شاهی و ضد آمریکائی را مرور کرده و به اتکا دستاوردهای سیاسی و تنوریک و نظری کمونیسم و سوسیالیسم ایران و در مقیاسی جهانی نیز، چشمان خود را باز کرده است. برخلاف چپ متشکل در هسته ها و خانه های تیمی و چریکی، که از نظر تنوریک چه بسا از محدوده ذخائر و منبع الهام سوسیالیسم اردوگاهی و سرمایه داری دولتی و مائونیسم و کانونهای چریکی، فراتر نرفت، سوسیالیسم جدید توانست بطور اجتماعی، با هویت و نام و مکان واقعی خود در صحنه سیاست و جدال فکری جامعه ایران، به مراکز مهم فکری و ذخائر اوریژینال و دست اول کمونیسم و مارکسیسم و تاریخ و بستر واقعی آن در مقیاسی جهانی نقب بزند و در جامعه خودی نشان بدهد. این حرکت به نوعی حتی حضور علنی خود را در مقیاسی نسبتا وسیع به جامعه معرفی، و به رژیم تحمیل کرده است. و رژیم از اینکه این چپ و این رگه

فکری و نظری به هر انجمن و نهاد تا آن زمان تحت سیطره دوخرداد و از جمله به دفتر تحکیم راه یافته بود، سراسیمه شده و تقریبا کاری از دستش ساخته نبود. حرکت عجولانه و حساب نشده امسال ۱۶ آذر، و دست کم گرفتن ظرفیت و توان سرکوب بی رحمانه و بی ملاحظه جمهوری اسلامی، جوانبی از یک واقعیت بزرگتر و مقدرات و سیر پروسه و روند طولانی تر و عمیق تر و ریشه دارتر در جامعه ایران را به سایه انداخت.

کمونیسم ایران از مسیر پریچ و خم و بسیار سخت و دردآلود و پرتلفات انسانی عبور کرده است. ما در تاریخ معاصر ایران با آغاز حرکات چریکی در پایان دهه ۴۰ و اوائل دهه ۵۰ رو برور هستیم. جامعه آنوقت ایران، اصلاحات ارضی را پشت سر گذاشته بود، توده بسیار وسیعی از زحمتکشان روستاها و شهرستانها، پس از خلع ید های وسیع، به بازار کار جامعه سرمایه داری ایران و به صف طبقه کارگر ملحق شده بودند. طبقه کارگر صنعتی ایران دیگر به چند شهر محدود نمانده بود و حرکاتی در راستای منافع و مطالبات اقتصادی آغازی نوین یافته بود. خودآگاهی اقتصادی طبقه کارگر و ورود به تلاش و جدال بر سر دستمزد و ساعات کار و مزایا، نطفه اولیه خود آگاهی سوسیالیستی و سیاسی طبقه کارگر است. در سطح فکری، بازبینی تجارب چپ نسل ماقبل و سوسیالیسم ایران که "حزب توده" نمایندگی انحصاری آنرا قرق کرده بود، و نیز محافظه کاری و ملاحظه کاری و "قانونگرایی" جبهه ملی آغاز شده بود و در بطن این بازبینیهای فکری و جمع بندی تجارب و تاریخ گذشته، جریان چپ رادیکال آن زمانها حتی به تبیینهایی شبه مارکسیستی نزدیک شده بود. مقدرات و خاستگاه طبقاتی و منشا تغذیه فکری چپ ایران و مرور تجارب گذشته، توجه بخش زیادی از الیت روشنفکری و سیاسی جوان و رادیکال و انقلابی ایران را به خود معطوف کرد و ماتریال انسانی عبور از سنن حزب توده و سوسیالیسم اردوگاهی، نسبت به تعاریف واقعی تر از سوسیالیسم و مارکسیسم کنجاو شده بود. امکان عبور سوسیالیسم ایران و بازبینی های نظری از موقعیت الیت روشنفکری و کانونهای فکری به جنبش طبقاتی و جوش خوردن با فعل و انفعالات درون طبقه کارگر جوان و صنعتی و سراسری تر، موجود و از نظر اجتماعی هنوز ممکن بود. و پیوستن بخش اعظم بقایای همین الیت سیاسی آن دوران به مارکسیسم انقلابی پس از سالهای بحران انقلابی ۵۷، گواه روشن این ادعاست. با اینحال یک حرکت و یک رویکرد انقلابی، در جنگ چریکی و راه افتادن جریان فدائی و مجاهد، آن پروسه را قیچی کرد و بخش وسیعی از الیت روشنفکری جامعه ایران را در برابر

انتخاب "رادیکال" و "مسلحانه" و "سازش ناپذیر" و یا ادامه مسیر محافظه کارانه سنن حزب توده و قانونگرایی جبهه ملی قرار داد. جریان چریکی فدائی و مجاهد، از به سرانجام رسیدن یک حرکت بازبینی سوسیالیسم و چپ موجود جلوگیری کرد و نقد را از بنیانهای فکری و اجتماعی آن بر نموده‌های سازشکارانه و یا قهرآمیز همان بنیادها منحرف کرد. سوسیالیسم اردوگاهی و بورژوائی و خرده بورژوائی موجود، با سوسیالیسم "مولا علی" و قسط اسلامی و انجمنهای ضد بهائی و موتور کوچک و قهرمانیهای واقعا قابل ستایش، جایگزین شد و در نتیجه بنیانهای آرمان بورژوازی صنعتی جبهه ملی و حزب توده و الیت سیاسی جامعه ایران در شکل "رادیکال" و انقلابی آن، بر دوایر فکری و بخش فعال محافل چپ جامعه ایران مسلط شد. راست، همواره از "اشتباهات" و بی تجربگی های مرض کودکی چپ روی و آوانتوریسم، حداقل در تاریخ معاصر جامعه ایران، محصول خود را برداشت کرده است. بخش "اکثریت" همان جنبش چریکی حتی در قالب سازمانی اش به حزب توده و به بستر "مادر" پیوست، نقد چریکی و اسلامی جبهه ملی و نهضت آزادی، از فرقان و مجاهدین انقلاب اسلامی و لایه هائی از جناحهای جمهوری اسلامی سر درآورد. جنگ چریکی و نقد مسلحانه جریان سوسیالیسم محافظه کار و بورژوائی، پروسه بازبینی و غور و تعمق در ریشه های تاریخی تر و فرا "ایرانی" و نقد جوهر "مشروطه خواهی" آن را، قیچی کرد.

اما کمونیسم علاوه بر قهرمانی، و مضاف بر آن، به تعمق و تفکر و گستراندن مارکسیسم و علم خود در جامعه هم بشدت نیازمند است. جنبش بازبینی و تجدید قوای سوسیالیسم ایران، با توجه به تاریخ عروج و افول سوسیالیسم خلقی ایران در دل انقلاب ۵۷ و تمرکز به، و تعمق در انشقاق و سیر و اگرانیها در جنبش کمونیسم کارگری و حزب آن، در بطن یک پروسه عمیقتر و به نظرم اجتماعی تر و زمینی تر قرار گرفته است و انتظار میرفت که تجربه مقاطع گذشته قیچی کردن حرکت سوسیالیستی را در تاریخ ایران در حافظه خود ثبت کرده باشد تا بار دیگر و در مقطع متفاوت دیگری تحت تاثیر چریکیسم عبارت پردازانه و جریانات مقولاتی و غیر اجتماعی، حرکت آزادیخواهانه و گرایش سوسیالیستی، در برابر حفره ای که بیم انقطاع از یک پروسه در حال جریان را با خود همراه دارد، قدری ناخواگاه، با روحیه ای احساساتی و خودبخودی عمل نکند و در مقابل یکجانبه نگری و از کف دادن دید و نگرشی تاریخی تر، کماکان بر سیر تعمق خود پای فشارد و شم تیز سیاسی اش را رقیق نکند.

سوسیالیسم کارگری بدون نقد بی ملاحظه بقیای تجدید

حیات کرده سوسیالیسم الفاظ و منحصر به جنگ مواضع و عبارت پردازیهای کسل کننده، و آمپیریسم مبتدی و کارخانه تولید تغییر تاکتیکها و حتی استراتژی ها با هر اتفاق و واقعه و حادثه روز، نمیتواند دستاوردهای فکری و نظری و اجتماعی و حاصل بیش از سی سال تلاش فکری و سیاسی و اجتماعی خود و جمع بندی جدالهای اجتماعی این تاریخ و نیز دوران منتهی به تحولات سال ۵۷ را برداشت کند. نباید اجازه داد این سوسیالیسم و جنبش اجتماعی پر سابقه و دارای تجارب غنی تنوریک و سیاسی و برنامه ای و عملی، زیر آوار تجدید حیات سوسیالیسم خرده بورژوائی، و زنده شدن میراثهای "فلسفی" چپ ۵۷ی مدفون شود. این انواع سوسیالیسمهای خرده بورژوائی که متاسفانه زیر نام منصور حکمت هم پنهان شده اند، میتوانند در قیچی کردن پروسه تعمیق کمونیسم اجتماعی و کارگری ایران، و جوانه و رشد و شکوفائی کمونیسم و حزب آن از دل جنبش کارگری، ضربات جبران ناپذیر و سخت تری به نسبت لطمات سوسیالیسم خلقی و ملی و مشروطه خواهی جریان فدائی و مجاهد در دوران قبل از انقلاب ۵۷، وارد کنند. اگر منابع و اجزاء سوسیالیسم خلقی در چهارچوب محدودیتهای تاریخی عروج و رشد آن قابل توجیه بودند، تجارب کمونیسم و مارکسیسم انقلابی در بلند کردن پرچم برنامه کمونیستی و تدقیق آن در برخورد به تحولات جامعه ایران و جهان طی بیش از سی سال، مجالی برای تکرار نوع مبتدی، عبارت پردازانه و ملبس به مغلق گوییهای پوپولیستی باقی نگذاشته است.

مثل همیشه و به سیاق مانیفست کمونیست، کمونیسم بدون انتقاد بی ملاحظه بر انواع سوسیالیسمهای بورژوائی و خرده بورژوائی و محافظه کار و ارتجاعی و اتوپیک، در جرگه جدالهای طبقاتی و فکری، نمیتواند پیشروی کند و به نیروی مادی و اجتماعی تبدیل شود. باید از خطر جدا شدن دگر باره کمونیسم از بستر جنبش طبقاتی و اجتماعی خود جلوگیری کرد، و نسبت به محدود و محبوس ماندن جنبش کمونیستی به دوایر و محافل معدود روشنفکری و دانشجویی، و معرفی کمونیسم به عنوان یک حرکت صرفا نظری و فلسفی و اعلام موضعی، و بدون ارتباط و پیشینه با یک پروسه طولانی و عمیق تر و پر از تجارب در سطح ایران و جهان، هوشیار بود.

۳ ژانویه ۲۰۰۸

ایرج فرزاد